

روزنامه آهنگ
شماره ۱۰۰۰

مقاله
سازمان
و سایر مطالب
در زمینه فرهنگ و هنر

بینش معنوی - ۶۸

علی زاهد

هستی و امر قدسی
زیستن در ساحت حیرت

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

۱

مدرس ریاضیات وارد سالن درس شده، بی هیچ گفت‌وگویی بر لوح کلاس می‌نویسد:

$$۱ + ۱ = ۳$$

دانشجویان اعتراض نمی‌کنند که این جمله خطاست، بلکه آشفته می‌شوند که استاد از این کار چه قصدی داشته است. به گمانم در برخورد با ابن عربی باید همین شیوه را پیش بگیرم. اشتباهاتش در تفسیر متون دینی و ناروشمندی‌های عجیب و غریبش، نباید به طور جدی گوشزد شوند. می‌توانم به راحتی آن‌ها را نادیده بگیرم. من چنین موضعی در پیش می‌گیرم: اگر این مرد دیوانه نبوده، پس حتماً قصد مهمی داشته است.

۲

این عبارتی از عهد جدید است که شرابِ کهن در مَشکِ کهن نگه داشته می‌شود و شرابِ نو در مَشکِ نو؛ اما شیوهٔ بسیاری از متفکرانِ خلاق این است که شرابِ نو را در مَشکِ کهن می‌ریزند این به آشفتگی و سوء تفاهم دامن می‌زند اما برای کسی که ایدهٔ خطرناکی دارد، نیرنگی غیر قابل اجتناب است.

۳

تفسیرهای بی ضابطهٔ ابن عربی بخش منطقی ذهنم را خشمگین نمی‌کند. اتفاقاً در باز یگوشی‌های او امکانی می‌بینم برای رویارویی آزادانه با هستی یا امر قدسی.

۴

خطا اگر از حد معینی فراتر رود، دیگر خطا نیست بلکه می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد. کسی که خطاهای افراطی و آشکاری انجام می‌دهد یا دیوانه است یا شوخی می‌کند، شاید هم منظور عقلانی خاصی دارد. چرا این‌گونه به ابن عربی نگاه نکنم؟

۵

اندیشهٔ خلاق معمولاً از کلیشه‌های سنت پیشین استفاده می‌کند، اما آن‌ها را برای منظوری که دارد، اوراق و کج و کوله می‌کند. کسی که تجربه‌های نوینی از هستی دارد، عریان و بی‌دفاع می‌ماند. او ناگزیر است تجربهٔ خود را از طریق همان مقولات پیشین صورت‌بندی کند؛ اما نتیجهٔ کار چندان خرسندکننده نخواهد بود. من در این فضا ابن عربی را درک می‌کنم.

۶

چندی پیش سخنان یک بنیادگرا را می‌شنیدم که به ابن عربی می‌تاخت و او را کافر و زندیق خطاب می‌کرد. با خود اندیشیدم، باز یگوشی‌های ابن عربی خیلی خوب توانسته ذهن این بنیادگرا را آشفته کند. به گمانم یک بنیادگرا در میدان فکر بستهٔ خودش روشمند و منطقی می‌اندیشد، ولی مشککش این است که کمی، بیش از حد لازم چنین می‌کند. ابن عربی با تفسیرهای بی ضابطهٔ خود دیوانه‌اش می‌کند.

تذکر: به کسی فکر کنید که از لحاظ روانی ناسالم است اما استدلال‌هایی منطقی و پیچیده را با متانت کامل مطرح می‌کند.

۷

دانشمند دینی نابینایی با سماجت بر این نکته تأکید می‌کرد که تفسیر متن مقدس نباید فراتر از ظواهر متن باشد. حریفش که دید او به هیچ وجه کوتاه نمی‌آید، این آیه را تلاوت کرد: «آن‌که در این دنیا نابیناست در آخرت نیز نابینا خواهد بود.»

۸

ایمان دو گونه است: ایمان مبتنی بر قطعیت و ایمان مبتنی بر حیرت. اولی مدعی دانایی و تصاحب معرفت است و دومی، معترف به ندانستن و واگذاری. فرق میان این دو ایمان بسیار است. برای درک تفاوت این دو کافی است به جنگ‌ها و کشتارهای مذهبی بنگریم. ابن عربی ایمان مبتنی بر حیرت را مطرح می‌کند. می‌گویم تا فلسفهٔ «حیرت» را بفهمم، اما امیدوارم فقط با تعهد به اندیشهٔ چنین کنم. کار من عرفان نیست، بلکه «فلسفه‌ورزی» است. شاید بتوانم حیرت عرفانی ابن عربی را با حیرت فلسفی آشتی دهم و دستاوردهایش را در فضایی امروزی، باز یافت کنم. کارم این است: رادیکال کردن اندیشه‌ای رادیکال.

۹

نزد ابن عربی هدایت آن است که آدمی به ساحت حیرت وارد شود. به زبان امروزی، شاید این همان لحظه‌ای است که انسان بر کرانمندی خود و بی‌کرانگی هستی آگاه می‌شود و تصمیم می‌گیرد از خر شیطان پیاده شود و با تواضع و فروتنی پیش برود. همه می‌توانیم، اگر نه بر سر دانسته‌های جزئی خود که بر سر «ندانستن کلی» خود توافق کنیم.

۱۰

در افق هستی یگانگی با چندگانگی چنان در هم می‌پیچد که این یک را، از آن یک نمی‌توان جدا کرد. در این میان جای هیچ توضیح منطقی نیست، بلکه جای آن است که آدمی حیرت کند. فیلسوف می‌کوشد رابطه میان واحد و کثیر را توجیه منطقی کند. اما ابن عربی می‌گوید تو نمی‌توانی بر حیرت هستی که نتیجه درآمیختن یگانگی و بسیاری است، چیره شوی. نگاه کن، افسون شو و آن‌گاه، هیچ مگو!

۱۱

برای آن‌که بتوانم با ابن عربی بر سر اندیشه هستی هم‌دل باشم، لازم نیست شهودات خاص و منحصر به فردش را داشته باشم. او جن و پری می‌دید، گاهی نیز ارواح و اشباح در برابرش حاضر می‌شدند و با او سخن می‌گفتند یا توفیق دیدار خضر نبی^(ع) نصیبش می‌شد و عجائب و غرائب دیگری از این قبیل. من البته چیزهای دیگری شهود می‌کنم؛ مثلاً درخت، ستاره، آب یا هواپیما و اتومبیل. به گمانم همین‌ها برایم کافی است. پرسش بنیادین ما هستی است که خوشبختانه همگی در گستره آن غرقه‌ایم فقط گاهی مثال‌های ما متفاوت می‌شود. برای آن‌که شگفت‌زده و حیران باشیم، لازم نیست جای دوری برویم.

۱۲

ابن عربی نه تنها «فیلسوف وحدت» است بلکه هم‌زمان «فیلسوف کثرت» نیز هست. اگر فقط بروح‌دلت تأکید می‌کرد، جذابیت چندانی نداشت. نکته جالب این است که او در عین تأکید بروح‌دلت، می‌کوشد تا امر قدسی را در زمینه کثرت نیز بجوید. کثرت، بخشی از واقعیت امر قدسی است. چگونه می‌توان چندگانگی جهانی را که در آن هستیم، انکار کنیم؟ حیرت در همین نقطه رخ می‌دهد که عارف یا فیلسوف از سویی وحدت و کثرت را به هم پیوسته می‌بیند؛ اما از سوی دیگر نمی‌داند

که تبیین منطقی چنین چیزی چگونه امکان‌پذیر است. هستی در عین چندگانگی، «یگانه» می‌نماید و پیوسته میان این دو ساحت در نوسان و رفت و برگشت است. این نوسان میان وحدت و کثرت، بیننده را به حیرت و شگفتی می‌کشاند. بیننده در می‌یابد که در نمی‌یابد و همان‌طور که گفته‌اند این هم‌گونه‌ای درک و دریافت است. این دریافتی است از خط مرزی هستی؛ یعنی آن‌جا که شناخت عینی پدیده‌ها متوقف می‌شود.

۱۳

زیبارویی که فاصله نگه داشته و خود را از تو دریغ می‌دارد درست از همین رو تشنگی‌ات را به وصال افزون‌تر می‌کند و در نیروی جاذبه و افسون خویش غرقه‌ات می‌کند. آشکارگی محض؛ تهی از معنا، ملال‌آور و نیز تهی از لذت است. هستی نیز خود را دریغ می‌کند؛ اما درست در متن آشکارگی خویش. آنچه که هم ظاهر است و هم باطن، سرچشمه شگفتی خواهد بود. این خاستگاه عرفان است و هم‌زمان خاستگاه اندیشه فلسفی.

۱۴

آیا هستی را سلسله مراتبی است به گونه‌ای که مراتب برتر آن، مراتب فروتر را کاملاً دربر گرفته باشد؟ اگر چنین است، چه چیزی میان این مراتب تمایز نهاده است؟ روی برگه‌ای سفید با یک مداد رنگی سفید، خرسی قطبی را در زمینه‌ای از برف و یخ ترسیم کن. البته که نمی‌توانی. برای آن‌که بتوانی تمایزی ایجاد کنی، ناگزیری از رنگی غیر از رنگ سفید استفاده کنی. فیلسوف از هستی دم می‌زند؛ اما برای پیشبرد کارش از نیستی بهره می‌برد بی‌آن‌که بخواهد به این مفهوم آدای دین کند. مفهوم نیستی، شرمساری اندیشه است.